

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم  
بسم الله الرحمن الرحيم  
وصلّى الله على سيّدنا ونبينا أبي القاسم محمّد  
وعلى آل بيته الطّاهرين، و اللعنة على أعدائهم أجمعين

فَإِذَا أَكْرَمَ اللّٰهُ الْعَبْدَ بِهَذِهِ الثَّلَاثَةِ هَانَ عَلَيْهِ الدُّنْيَا، وَابْلِيسُ، وَ الْخَلْقُ. وَ لَا يَطْلُبُ الدُّنْيَا تَكَثُرًا  
وَ تَفَاخُرًا، وَ لَا يَطْلُبُ مَا عِنْدَ النَّاسِ عِزًّا وَ عُلوًّا، وَ لَا يَدْعُ أَيَّامَهُ بَاطِلًا.

امام صادق عليه السلام به عنوان می فرمایند که: سه چیز است که اگر خداوند توفیق بدهد و این سه چیز را نصیب شخصی بکند، برای او این مسائل حاصل می شود، مطلب اول: بنده ملکیتی در آن چه که خداوند به او داده احساس نکند، مطلب دوم: تدبیری برای خودش نیندیشد و امور خود را به خدا واگذار کند و خیر و صلاح او را، بر خیر و صلاحی که خودش از روی هوی ها و از روی اموری که صحیح او با سقیم او مختلط است تشخیص می دهد، ترجیح بدهد. چون اگر انسان مطلبی را صحیح تشخیص بدهد، همان تشخیص و اختیار الهی است، تفاوتی نمی کند.

اگر انسان مسأله ای را با هوی و با تعلّقات و با دخالت مسائل دنیوی که صبغه و رنگ الهی گرفته، مخلوط کند و بعد این را برای خودش طریق و مسیر قرار بدهد، این فائده ای ندارد، این قاطعی است، واقعاً امر خودش را به خدا تفویض کند و واقعاً امور خودش را و تدبیر امور خودش را به او واگذار کند، مطلب سوم: جمله اشتغالش به آن باشد که خداوند امر می کند و نهی می کند. خب این سه مطلبی است که حضرت می فرمایند یک بنده باید به این سه مطلب پردازد. حالا اگر خدای متعال او را توفیق داد و این سه مسأله برای او حاصل شد، نتیجه حصول این سه مسأله این است که دنیا و شیطان

و مردم دیگر در برابر او نمی‌توانند عرض اندام کنند. «هَانَ عَلَیْهِ» یعنی سست می‌شود، پست می‌شود از آن ابهت و جلال و مقام آنها کاسته می‌شود، چون ابلیس برای خودش مقامی دارد دیگر، حالا اگر امروز خداوند به ما توفیق داد یک شمه‌ای از مقام جناب ابلیس ما عرض کنیم خدمت رفقا و دوستان، تا بدانند که این بزرگوار را دست کم نگیرند، این خیلی برای خودش حساب و کتاب و دفتر و دستکی دارد.

ولی با تمام این احوال، آن ابهت و جلال ابلیس دیگر برای او سست می‌شود، یعنی بر او غالب می‌شود، غلبه می‌کند، بر

او مسلط می‌شود و مطلب دیگر اینکه مردم دیگر از چشم او می‌افتند، حساب و کتاب‌های مردم، دیگر برای او صورت دیگری پیدا می‌کند، توقعات مردم دیگر چهره دیگری به او می‌نمایند، تمنیات مردم و خواست‌های مردم برای او دیگر مفهوم دیگری پیدا می‌کند، کآن این در این طرف جوی و مردم در این طرف جوی قرار می‌گیرند، این در این طرف نهر و مردم در طرف دیگر قرار می‌گیرند. البته حالا باید ببینیم که این مردم کی هستند؟ و چه توقعاتی دارند؟ و یا اینکه جناب ابلیس که ما قول دادیم در جلسه گذشته راجع به ایشان این دفعه صحبت کنیم بالاخره ایشان یک حقی بر گردن همه ما دارند، چون اگر نبود ایشان این دنیا به پا نبود.

حضرت امام حسن عسگری علیه‌السلام می‌فرماید: لَوْ عَقِلَ أَهْلُ الدُّنْيَا لَخَرَبَتِ الدُّنْيَا، اگر همه مردم عاقل بشوند دیگر دنیا خراب می‌شود. چیزی از دنیا دیگر باقی نمی‌ماند. علی‌کل حال ایشان حقّ بزرگی برگردن همه ما دارند و حقّ بزرگ‌تری بر گردن سلاک دارند، که حالا اگر خدا توفیق بدهد بتوانیم به این نکته پردازیم. آخر نباید دیگر ما ... خیلی هم خدا را خوش نمی‌آید ما شمشیر را بکشیم و با تازیانه بیفتیم به جانش، یک قدری هم با او راه بیاییم، یک قدری هم با او کنار بیاییم، یک خرده تعریفش را بکنیم، بله یک خرده، خوب است، بد نیست!

امام صادق علیه‌السلام همان طوری که در مجلس قبل اگر رفقا و دوستان نظرشان باشد عرض شد که در این عبارت مطالبی را می‌خواهند به عنوان بفرمایند. اوّل اینکه نتیجه این سه امر چه خواهد بود، تدبیر امور به پروردگار، عدم احساس ملکیت و تعلق نسبت به ما یتملک، هر چه می‌خواهد باشد، چه تمام زمین را به اسم یک فرد کنند، چه یک لباس و یک پیراهن به اسم او باشد، تفاوتی از این نقطه نظر در راه و سیر و سلوک و خروج از تعلقات ندارد، یعنی زیادی و کمی ارتباطی به این مطلبی که باید به او پردازیم و منظور کلام امام صادق علیه‌السلام است، ندارد. و دیگر اینکه امور خود را به آنچه که مورد رضای الهی است بگذرانند، در آنچه که خداوند به او امر کرده و یا اینکه خدای متعال او را نهی می‌کند و باز می‌دارد، این یک مسأله.

مطلب دیگر اینکه حضرت در اینجا، این سه نکته را در کنار هم قرار می‌دهند و این علتش چیست؟ یکی دنیا، و یکی ابلیس و شیطان و سوّم مردم، خلق، منظور حضرت که می‌فرمایند خلق، در دیوار که نیست! حیوانات که نیستند، جنّ و ملائکه و اینها که نیستند، آنها برای خودشان حساب و

---

<sup>۱</sup> غررالحکم، جلد دوم، صفحه‌ی ۵۷۹ الی ۶۰۳

کتابی دارند و ارتباطی به ما ندارند، منظور از خلق یعنی

همین مردم و منظور امام علیه‌السلام از خلق، آن افرادی که ما با آنها ارتباط نداریم هم که نیست، به ما چه مربوط است؟ افرادی که الآن در آن طرف، در افریقا زندگی می‌کنند چه ارتباطی به ما دارند که امام بفرماید که از آنها بر حذر باش؟ ما اصلاً کی آنها را می‌بینیم که حالا بخواهیم بر حذر باشیم یا نباشیم، مردمی که الآن در آمریکا دارند زندگی می‌کنند چه ارتباطی به ما دارند؟ آنها برای خودشان زندگی دارند، ما هم برای خودمان زندگی داریم، امام که نمی‌فرماید: هان علی افرادی که در آنجا هستند! مردمی که در استرالیا دارند زندگی می‌کنند برای خودشان زندگی می‌کنند، ما اصلاً آنها را در عمرمان یک بار هم نمی‌بینیم، خود امام صادق هم آنها را به حسب ظاهر ندیده، حالا فرض کنید که فقط امام صادق در همان حیطة مدینه و شهر و همان محل‌شان بودند که دارند با عنوان این مطلب را بیان می‌کنند، و وقتی که به عنوان می‌فرمایند مردم دیگر آن ابهت و موقعیتشان را پیش تو از دست خواهند داد منظور کیست؟ یعنی همین همسایه، همین همسایه، همین مردم کوچه و خیابان، همین قوم و خویش، همین افرادی که با آنها روز و شب سر و کار داری، نه آن افرادی که آن طرف آمریکا هستند، آن طرف آمریکا هستند به ما چه مربوط است؟ حالا چه ما فحششان بدهیم یا ندهیم، برای خودشان دارند زندگی می‌کنند.

امام می‌فرمایند به خودت بیا پرداز و درد بی‌درمان خود را در محدوده خودت بیا دوا کن، نه اینکه اینطرف آنطرف برو، متوجه هستی چه می‌خواهم بگویم! هی به این در آن در زن، بیا آن درمان را در همان محدوده منزل خودت، آنجا بیا پیدا کن، نه اینکه از اینجا فرار کنی به چپ بزنی به راست بزنی به بالا بزنی به پایین بزنی، آنها به ما چه مربوط است؟! ما به آنها چه مربوط هستیم؟! این حرف‌ها چیست؟ در همان اتاق خودت درمان را بیاب، در همان تشکی که رویش نشسته‌ای، در همان صندلی که رویش نشسته‌ای، در همان لباسی که در درون آن لباس قرارگرفتی، در همان‌جا درمان را بیا پیدا کن. از کی داری فرار می‌کنی؟ به کجا می‌خواهی مطلب را بزنی؟ از چه حقیقتی می‌خواهی فرار کنی؟ و قالب غیر حقیقی را در لباس حقیقی می‌خواهی در بیاوری! از کی؟ پس امام علیه‌السلام که می‌فرماید: «هان علیه‌الخلق» داریم نزدیک می‌شویم به مسأله، که منظور امام از این مردم کیست؟ ما خودمان هستیم، حالا این خودمان فعلاً باشد تا ببینیم چه محدوده‌ای از این خود و چه مرتبه‌ای از مراتب وجودی که بر انسان حاکم است.

خب این هم یک مطلب، که این مطلب بسیار مطلب مهمی

است، دنیا، ابلیس و خلق، این سه تا را امام صادق علیه‌السلام در کنار هم گذاشتند، اینها پست می‌شوند، اینها بی‌اعتبار می‌شوند، اینها از ارزش می‌افتند، انسان دیگر یک‌جور دیگر به اینها نگاه می‌کند به ابلیس یک قسم دیگر نگاه می‌کند تا بحال یک قسم ما نگاه می‌کردیم و درست هم نگاه می‌کردیم، نه اینکه خلاف باشد و باید هم اینطور باشد، منتهی امام صادق علیه‌السلام می‌خواهند مطلب را ببرند بالا، نمی‌خواهند ما یک‌جا توقّف کنیم، نمی‌خواهیم از ابلیس یک‌بت بتراشیم در مقابل او و هی در قبال او تواضع کنیم، بزرگ پنداشتن ابلیس انحطاط از آن مقام عزّ و علوّ و متانت و درجه‌ایست که خدای متعال برای من و شما قرار داده، بزرگ پنداشتن ابلیس، عبارت است از تواضع و سجده در قبال این شخصیت بزرگ و این شخصیت عظیم، امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید ابلیس کیست که بخواهیم حالا این را بزرگش کنیم، البته باید مواظب باشیم همان‌طوری که خدمتتان عرض شد، حالا امروز هم یک مقداری به این مسأله می‌پردازیم.

اما «هان علیه» پست می‌شود، دنیا دیگر در قبال افراد پست می‌شود، زیبایی‌های دنیا دیگر برای افراد جلوه ندارد، جاذبه‌هایی که افراد دیگر را به سمت خود می‌کشاند و در مهالک غوطه‌ور می‌کند و آنها را از بین می‌برد و استعدادهای وجودی آنها را همه‌را نابود می‌کند و از افراد به یک جسم بی‌جان و یک میت بی‌روح می‌سازد، دیگر آن جاذبه‌ها برای انسان دیگر جاذبه نیست، خنده آور است.

یک بچّه وقتی که یک ماشین دستش گرفته آن را کوک می‌کند و راه می‌رود، شما وقتی که نگاه این کنید، هر چه صدایش می‌زنید اصلاً تمام حواسش به این ماشینش است، اصلاً نگاه نمی‌کند پدرش دارد صدایش می‌کند، اعتناء به بابایش نمی‌کند چرا؟ چون تمام وجودش را همین ماشین کوکی گرفته، همین قدر، فرض کنید که پنج تومان است، پنج تا یک تومانی، ده تا یک تومانی هم بیشتر نیست، اما قشنگ است، وقتی نگاه می‌کند رنگش قرمز است، قشنگ است این را این‌طوری می‌کنی می‌رود جلو عجب! این چه چیز عجیبی است! این چه مسأله خارق‌العاده‌ای است! ندیدیم ما یک همچین چیزی، فشارش می‌دهیم می‌رود جلو، این چه جوری می‌شود قضیه؟ حالا هر چه پدر صدا می‌کند، بیا غذا بخور اعتنا نمی‌کند، مادر هر چه صدایش می‌کند اعتنا نمی‌کند، بابا اینها تو را بوجود آوردند، اینها تو را بزرگ کردند، اینها تو را به اینجا رساندند، اینها زندگی تو را به عهده گرفتند، اینهایی که دارم عرض می‌کنم، یکی یکی رویش فکر کنید نمی‌خواهم برایتان قصّه بگویم، همین است! ما هم به همین شکل هستیم! این ماشین کوکی هم می‌رود و تمام وجودش را می‌گذارد روی همین ماشین کوکی، دارد می‌رود جلو و کیف می‌کند و می‌خندد و می‌گوید آئی بابا نگاه کن دو متر رفت جلو، این دفعه بیشتر فشارش دادم،

نمی‌دانم چکار کردم، دیگر دو متر و نیم رفت، تمام وجود او را





همین قرار داده، خب حالا شما به این نمی خندید؟ شما ی پدر به این نمی خندید؟ نگاه کن، نگاه کن فکرش این است، احساسش همین است، تعلقش همین است، امنیه و خواستش همین است، همه اش چیست؟ دنیا برایش آمده توی این، آقا زلزله شد در بم، چهل هزار نفر مردند این می گوید بگذارید من ماشینم را کوک کنم دو متر برود جلو، نمی گوید؟ می گوید دیگر. آقا آنجا جنگ شد الان دارند می زنند، می کشند چه می کنند، می گوید ببینم چقدر این جلوتر می رود، آقا آنجا این طور شد، آقا آنجا این طور شد ... هیچ کاری ندارد.

اما شما که یک پدر هستید، شما که فکرتان بالاتر هست، شما که سعه و جودی بالاتری از او دارید چه می کنید؟ به او می خندید و او را به حال خود می گذارید و اگر ببینید دارد از حد تجاوز می کند دست او را می گیرید و می گوید تا اینجا دیگر بس است، این مقدار به بعد دیگر باید بیای بیای غذا بخوری، دیگر گرسنه ات هست دیگر اینجا خطر دارد، دیگر آنجا خطر دارد، آن هم رعایت می کند، اگر نکند شما هم مثل همان ماشین کوکی هستید، مثل همان بچه، اگر شما این بچه را به حال خود بگذارید شما هم شدید همان آن، پس بین شما و بین او چه فرقی است؟ چه فرقی است؟ در سرما می خواهد برود در حوض شنا کند، شما می گذارید برود شنا کند؟ نمی گذارید. می خواهد برود فرض کنید از پشت بام خودش را بیاندازد، خوشش می آید نگاه می کند می بیند بادکنک آورده اند، دارند می فروشد این هم از آن بالا نگاه می کند، چکار می کند یکدفعه می پرد بادکنکها را بگیرد دیگر، بچه همین است. شما پشت بام را حصار می بندید، زده می گذارید که این نتواند محکوم احساسات خودش بشود و اختیار عقلانی که اصلاً در او وجود ندارد را کنار بگذارد و آن احساسات را جلو بیاورد، این دنیا است. خب، این افکار و این خصوصیات برای چه کسانی است؟ برای آتھایی است که اینها مُنمِر در این جاذبه ها هستند، منمِر در این خیالات هستند، منمِر در این برداشتها هستند، فکر این است، تعلق این است.

آیه شریفه قرآن راجع به ابلیس می فرماید: **يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُم مِّنَ الْجَنَّةِ يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوْآتِهِمَا إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَ قَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ الْأَعْرَافَ، ۲۷ بنی آدم مواظب باشید حواستان جمع باشد مبادا شیطان شما را گول بزند به فتنه بیندازد، يَفْتِنَنَّكُمْ یعنی به فتنه، به امتحانی که از آن امتحان سربلند بیرون نیاید این را می گویند فتنه، وَ اتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً ... الأنفال، ۲۵ معنایش همین است مواظب باشید در آن فتنه و امتحانی نیفتید که تر و خشک را بسوزاند. لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ يك وقت شیطان شما را به فتنه بیندازد، همان طوری که پدر و مادرتان را به فتنه انداخت،**



حضرت آدم و حضرت حوا را به امتحان و به فتنه انداخت، به آزمایش انداخت.

از اینجا به بعد دیگر می‌خواهم رفقا خوب دقت کنند، چون بزنگاه مطلب امروز ما در این مقدار از آیه هست، **لِيُرِيَهُمَا سَوْآتِهِمَا** صحبت امروز ما را این یک قسمت تشکیل می‌دهد تا اینکه بدی‌های آنها را به آنها نشان بدهد **لِيُرِيَهُمَا** ارائه بدهد و نشان بدهد **سَوْآتِهِمَا** بدی‌هایشان را، خب اینها از بهشت آمدند بیرون دیگر، از بهشت آمدند بیرون، و وقتی که آمدند از بهشت بیرون، عریان آمدند از بهشت بیرون، عریان آمدند یعنی چه؟ یعنی هیچی تنشان نبود، خیلی خوب و خیلی راحت هر دو کاملاً اهل توحید و موحد بودند، هیچ لباس نداشتند «مجرد شو مجرد را بین» قشنگ آمدند بیرون و از این نحو تعبیر می‌آورد **لِيُرِيَهُمَا سَوْآتِهِمَا** بدی‌های آنها نمایان شد، آنچه را که اینها می‌باید بپوشانند، این نمایان شد. اما امروزه مثل اینکه دیگر این خبرها نیست، شیطان دیگر نمی‌تواند از این کارها بکند، چون همه چیز دیگر عادی شده، دیگر نه بدی وجود دارد، نه چیزی وجود دارد، هیچی دیگر، همه الحمد لله دیگر خوب و از این به بعد شیطان از یک راه دیگر وارد بشود.

**إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ** ای مردم ای بنی آدم بدانید که شیطان شما را می‌بیند و قبیله او و جنود او و افراد او، شما را می‌بیند **«مَنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ»** اما شما نمی‌بینید اینجا مشکل است، او شما را می‌بیند و شما او را نمی‌بینید، او شما را احساس می‌کند و با شما در تماس است اما شما او را احساس نمی‌کنید، شما او را لمس نمی‌کنید، شما به این موجود پی نمی‌برید، مدرکات شما نمی‌تواند یک‌همچنین موجودی را در کنار خودتان احساس کند، مدرکات شما نمی‌تواند، اگر احساس کند مسأله صورت دیگری به خود می‌گیرد اما شما نمی‌توانید.

در پی این مطلب خدا می‌فرماید **إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ** ماشیاطین را اولیاء قرار دادیم برای آنهایی که ایمان ندارند. شیطان پس معلوم می‌شود، ولی همه کس هم نیست، با هر کسی هم نیست، مخصوص یک‌عده افراد است که ایمان ندارند، آن افرادی که اعتقاد ندارند، آن افرادی که مقادیر و مشیت عالم وجود را منتسب به مسبب‌الاسباب و مؤثر در عالم نمی‌دانند، این به آنها برمی‌گردد با آنها ارتباط دارد و با آنها قرین است، در این آیه نکاتی وجود دارد.

خداوند می‌فرماید که **يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ** شیطان شما را به فتنه نیندازد **كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُم مِّنَ الْجَنَّةِ** همان‌طوری که پدر و مادر شما را، حضرت آدم و حضرت حوا را آمد از بهشت خارج کرد، از بهشت آمد بیرون کرد. خوب حضرت آدم و حضرت حوا چگونه از بهشت خارج شدند؟ چطور شد که از بهشت خارج شدند؟ شیطان آمد چه کرد؟ آمد و سوسه کرد، آمد برای آنها زینت داد، آمد در



او امر و نواهی الهی مطلب دیگری را قرار داد در کنارش، چون خداوند به حضرت آدم و حوا گفته بود ... **وَ لَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ** ... البقرة، ۳۵ از این شجره نخورید، از هر درختی می‌خواهید بخورید و خیلی عجیب است انسان این طوری است، به همانی چیزی رو می‌آورد که از آن او را نمی‌می‌کنند.

اگر بگویند آقا این فرض کنید که صدهکتار زمین همه‌اش باغ است، همه‌اش میوه است، همه‌اش استخر است، برو هر کاری می‌خواهی بکن، هر تمتعی، میوه‌ای ...، اما به این ده‌متر، کاری نداشته باش، حالا فرض کنید این ده متر درخت است، چه هست، آدم اوّل می‌رود سراغ این ده متر! یعنی همانی که از آن نهی شده، صد هکتار را می‌گذارد کنار، بلند می‌شود می‌رود سراغ ده متر، و این که می‌گویم خدمتان این واقعیت است، اگر ما بدانیم که خدای متعال چه نتیجه‌ای بر انجام تکالیف برای ما قرار داده و ما را به چه نتایجی می‌رساند و به چه آثاری ما متحقق خواهیم شد و به چه فعلیتهایی خواهیم رسید و این استعداد را به چه فعلیتی می‌رسانیم در اثر اطاعت و در اثر عمل به تکلیف و در اثر پیمودن راه خدا، آن وقت خواهیم دید که نسبت بین آن آثار و نسبت بین این لذائذ دنیوی و شهوانی و وارد شدن در جاذبه‌های عالم دنیا، نسبت مانند نسبت به اضافه بی‌نهایت تا منهای بی‌نهایت است، نه نسبت، نسبت صد هکتار و ده جریب، یک عدد جبری به اضافه بی‌نهایت، این طرف، نه این طرف صفر، منهای بی‌نهایت. اینکه من خدمتان عرض می‌کنم مبالغه نیست، وقتی که انسان بداند و متوجه بشود که خدای متعال چه نصیب اولیاء او کرده است، آن وقت به این عرض بنده پی خواهد برد، آن وقت کلام امام عسگری علیه‌السلام **لَوْ عَقَلَ أَهْلُ الدُّنْيَا لَخَرَبَتِ الدُّنْيَا** آن مفهوم خودش را پیدا خواهد کرد، که اگر مردم همه، عاقل بخواهند زندگی کنند و عاقل باشند دیگر دنیایی وجود ندارد، دیگر جاذبه‌هایی وجود ندارد.

این حقیقت و این خصوصیت انسان است نسبت به آنچه که نهی می‌شود، می‌رود نسبت به آن رو می‌آورد، نسبت به آنچه که از او نهی می‌شود و از آن برحذر می‌شود. ما آمدیم به آدم و به حوا گفتیم شما می‌توانید از این بهشت استفاده کنید، نه در این بهشت، گرسنه خواهی شد و نه در این بهشت تشنه خواهی شد، نه رنج در این بهشت برای شما پیدا خواهد شد و نه به مصیبتی مبتلا خواهی شد، ما آمدیم به او گفتیم، و این گفتن گفتن تکوینی است، یعنی خود حضرت آدم و حضرت حوا این مطلب را در آنجا احساس می‌کردند و این مطلب را در آنجا می‌یافتند، اما آن نکته‌ای که در اینجا باید به آن توجه کرد اینست که این وجدان و یافتن این مطلب، هنوز در مقام



رسیدن به فعلیات نبوده و هنوز در مقام وصول به مراتب کمال نبوده است و هنوز آن آثار تعلق به دنیا و حضور در آن دنیا در زوایای نفس این دو وجود داشته و إلا دیگر تمایلی نداشتند. معنا ندارد، اگر یک شخصی به مقام فعلیت برسد ...

فرض کنید که مانند ملائکه، ملائکه دارای مقام فعلیت هستند، مقام فعلیت، یعنی مقام کمال، یعنی رسیدن به یک مرتبه از عقل، الآن شما یک کار ضروری دارید، می خواهید مسافرت کنید و سریعاً باید حرکت کنید تا به آن وسیله بخواهید برسید، مسافرت هم مسافرت طولانی است و از دست می رود، می خواهید مکه مشرف بشوید، فرض کنید من باب مثال فرزند شما همین ماشین کوکی قرمز رنگ را می آورد و می گوید بابا بیا با من بازی کن، من همبازی ندارم، من تنها هستم (خب بله در این موارد تقصیر باباها هم هست، باید همبازی درست کنند که دیگر نیایند بچه ها سراغشان، این کمبود باعث می شود آنها بابا را بعنوان همبازی قبول کنند، اما اگر مشکل حل بشود آن هم به بابا دیگر کاری ندارد، بلند می شود می رود با همبازیش بازیش را می کند) خب حالا می گوید نه می خواهم با این بازی کنم، اِلّا و بالله گریه می کند، باید بیایم بازی کنم شما هم می بینید دارد دیر می شود، بلند می شوید می روید با آن بازی کنید؟ هواپیما حرکت کند؟ هواپیما برود حرکت کند و شما از این سفر بمانید، یا نه این مسأله ای که باعث می شود شما این نکته را کنار بگذارید و به آن ترتیب اثر ندهید؟ یک شکلاتی به او بدهید، یک آبنباتی به او بدهید، او را در بغل بگیرید نوازشی بکنید به یک نحوی سرش را گرم بکنید و بعد هم از آن طرف آهسته بدون اینکه متوجه بشود بروید. آن چه عاملی است که شما را به این کار وا می دارد؟! و از پرداختن به بازی او مانع می شود؟! آن مرتبه کمال است، یعنی شما و ما در یک مرتبه کمال عقلانی در این مرتبه، یعنی در این موقعیت، حالا نه بالاتر، قرار گرفته ایم که عمل او را، برای او صحیح، اما پرداختن خود به آن را بیهوده و عبث و لغو می دانیم، و هیچ عاقلی نمی آید این کار را انجام بدهد، عاقلی سفر خودش را لغو کند بخاطر اینکه بیاید یکساعت با بچه ماشین بازی کند، ماشین کوکی بازی کند! نمی آید این کار را انجام بدهد، این را می گویند مرتبه کمال عقلی در این مرتبه.

ملائکه از نقطه نظر رسیدن به مرتبه کمال عقلی به این مرتبه رسیده اند، یعنی به مرتبه ای رسیده اند که اوامر الهی و نواهی الهی را در وجود خود محقق کردند، اصلاً نمی روند ...، نه اینکه نفهمند، نه اینکه ندانند، نه اینکه مانند این دیوار و این سنگ و گچ، چیزی احساس نداشته باشند، نه، احساس دارند، خوب هم احساس دارند، خوب هم می فهمند و بر خلاف آنچه که راجع به ملائکه گفته شده که اصلاً سنخیت آنها فرق می کند، ملائکه از نقطه نظر وجودی، به مرتبه نورانیت





مخص در همان مرتبه خودشان و کمال عقلانی در همان مرتبه رسیده‌اند، که مرتبه احساس و درک ملاکات نفس‌الآمریه است، ملاکات و احساسی که با آن احساس دیگر آن خصوصیاتِ مطالبِ خلاف، نمی‌تواند برای آنها جاذبه داشته‌باشد، این احساس را پیدا کردند.... **لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَ يَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ** ... التحريم، ۶ عصیان نمی‌کنند، عصیان کردن و اطاعت از باب تقابل سلب و ایجاب نیست، بلکه از باب تقابل عدم و ملکه است، یعنی موقعیت ملائکه، موقعیت عصیان است اما آنها عصیان نمی‌کنند، مثل انسان می‌توانند مخالفت کنند، نه اینکه نتوانند و چوب و آهن هستند، چوب و آهن عصیان نمی‌کنند، چوب است دیگر، شما این آهن را بردارید، تیرآهن از او بسازید یا آهن را تبدیل به چاقو بکنید، آن چه تقصیری دارد؟ شما آهن را بردارید از آن میز بسازید، یا آهن را بردارید تبدیل به یک تبر کنید و بر سر يك شخص بزنید چه تقصیری دارد؟ آیا می‌شود گفت که در اینجا این آهن مقصر است؟ آیا ملائکه مثل این آهن هستند؟ شما چوب را می‌توانید از آن صندلی بسازید، همان چوب را می‌توانید به يك چماق تبدیل کنید و با آن می‌توانید يك نفر را از بین ببرید، حالا آن چوب مقصر است؟ نه، ملائکه عصیان نمی‌کنند، می‌توانند بکنند و نمی‌کنند. می‌توانند، چرا؟ عین همین مطلب و مثالی که عرض کردم، آیا اصلاً امکان دارد يك نفر مسافرت خودش را بخاطر بازی با يك ماشین کوکی فرض کنید که بچه‌اش لغو کند؟ اصلاً می‌شود؟ می‌گویند دیوانه است. دیگر، می‌گویند دیوانه است و هیچ‌وقت کسی این کار را نمی‌کند و درصدد برمی‌آید او را آرام کند، نه اینکه خودش را با او تطبیق کند، نه اینکه خود را در آن مرتبه او درآورد، نه، او را آرام می‌کند، سر او را گرم می‌کند برای او وسیله انصرافی پیدا می‌کند، ملائکه به این مرتبه رسیدند.

خب حضرت آدم که در آن بهشت بود، این حضرت آدم هنوز به مرتبه کمال عقلانی نرسیده بود، اگر می‌رسید از این گندم نمی‌خورد. پس حالا این بهشت را متوجه شدید که چه بهشتی است؟ بهشتی بوده است که در آن بهشت مراتب نعمت و مراتب فعلیت در مرتبه بروز و ظهور حقائق کمالیه انسان نبوده، بلکه در مرتبه آن کیفیت وجودی انسان بوده است. انسانی که تعلق به ماده هم هنوز در او قرار دارد، این بهشت بوده، انسانی که هنوز در وجود او معجونی از دنیا و از جنبه رُبوبی بوده، یعنی همان مرتبه استعداد، این انسان و این آدم، که برای همه ما هست و این آیه جنبه سمبلیک دارد، نه اینکه واقعیت نداشته، واقعیت داشته ولی حکمش برای همه افراد ما هست، ما همه گندم خوردیم در اینجا

رفقابی برو برگرد، یعنی هم این جناب ابلیس بزرگوار، خدمت بابا بزرگ



ما رسیده و هم خدمت ما رسیده، اگر خدمت ما نمی‌رسید ما الآن در کنار شما در روز جمعه نبودیم، هنوز در آن عالم متنعم بودیم. پس یکی از بزرگترین منتهایی که جناب شیطان بر ما و شما دارد، این که باعث شده ما الآن خدمت شما برسیم، این یکی از آنهاست. اگر او نمی‌آمد و به ما در آن عالم از آن گندم نمی‌داد آن مراتب تکاملی برای ما پس از این پیدا نمی‌شد، آن آمد این کار را کرد. حالا این فعلاً پیش در آمدش تا اینکه بعداً ما کم‌کم در این مسأله بخواهیم صحبت بکنیم و بیشتر این بزرگوار! را به رفقا و به دوستان معرفی کنیم تا رفیقشان! را خوب بشناسند و بدانند که چه دوست و محب و شفیق رفیقی! خداوند برای آنها قرار داده، علی‌کل حال دیدمان را یک قدری نسبت به او عوض کنیم و تغییر بدهیم و با یک دید دیگری به او نگاه بکنیم که خیلی هم از دست ما ناراحت نباشد! خب حالا این موقعیتی که برای حضرت آدم و برای ما پیش آمد، بقول خواجه چه می‌فرماید؟ رفقا باید دیگر شعرش را بلد باشند.

من مَلَك بودم و فردوس برین جایم بود

من ملک بودم یعنی اشاره به همان مقام استعداد، که هنوز مراتب کمالی در وجود ما محقق نشده بود، که حالا از آن تعبیر به مقام ذرّ می‌کنند، البتّه مقام ذرّ بالاتر از این مقام حضرت آدم هست، مراتب ملکوت در جنبه عدم وصول به مراتب فعلیت، یعنی همان مرتبه استعداد که نازل می‌شود و به صورت درمی‌آید

من ملک بودم و فردوس برین جایم بود \*\*\* آدم آورد در این دیر خراب آبادم

بعد حالا خودش جواب می‌دهد و می‌گوید:

پدرم روضه رضوان به دو گندم بفروخت \*\*\* ناخلف باشم اگر من به جوی نفروشم

آن آمد به دو تا گندم روضه رضوان را فروخت، اما آن روضه رضوانی که در مقام استعداد است، می‌گوید آن بدرد نمی‌خورد، من ناخلف باشم اگر به جوی نفروشم، من آن روضه رضوان را نمی‌خواهم، من یک روضه رضوانی می‌خواهم که آن روضه رضوان فعلیت است، دیگر در آنجا همه استعدادها به کمال رسیده، دیگر در آنجا همه جهات وجودی من به فعلیت رسیده، آن را من طلب می‌کنم و آن را هم راحت می‌فروشم، خدا خیرش بدهد، خواجه حافظ را یک دعایی هم برای ما بکن تو به یک جو فروختی ما هنوز اندر خم یک کوچه هستیم. علی‌کل حال این موقعیت و این مقامی که حضرت آدم داشته در آنجا این مقام، مقام چه بوده؟ مقام جمع بین دو جهت ربوبی و جهت خلقی و غیر ربوبی، جهت روحانی و جهت دنیوی، جهت اخروی و جهت مادی و تعلقات به مادی و دنیوی،

این مقام، مقامی بود که توانست شیطان بیاید گول بزند، اینجا آمد گول زد، گفت بیا نگاه کن، خب حضرت آدم هم که عبارت عنوان بصری را نخوانده بود، ما خواندیم الحمدلله دیگر



نمی‌تواند ما را گول بزند، ولی حضرت آدم چون نخوانده بود، حضرت باید به او می‌فرمودند ای آدم ای پدر بزرگوار ما، ای جد ما و اینها، من که گفتم اگر انسان امور خود را به خدا واگذار کند و تدبیرش را به او ببندازد و به آنچه که خدا گفته عمل کند و جُمْلَةَ اَشْتَغَالِهِ فِيمَا أَمَرَهُ تَعَالَى بِهِ وَ نَهَاهُ عَنْهُ مگر خدا نگفت که از این نخور؟ خدا گفت بابا جان این صد هکتار را تو بخور دیگر، این قدر بخور تا بالا بیاوری، خوب حالا این گندم که اینجاست همین یکی، این را برای من بگذار، بگذار برای خودش سبز بماند. شیطان آمد و گفت: نه، آقا جان هر چه هست در همین یک گندم است، در همان یک شاخه است بخور ببین چه می‌شود؟ اگر این را بخوری چه می‌شود؟ وَ زَيْنَ وَ فَوْسُوسَ لَهْمَا هِيَ زِينَتُ دَادِ، هی این را زینت داد، این یک شاخه گندم است، آن درخت چنار به آن بزرگی، گردوی بزرگی ندیدی آن وقت این یک شاخه گندم را ...، این‌ها همه حرف دارد، باید درباره آن فکر کرد، این همه میوه را ندید، این شاخه گندم را دید، اگر این را بخوری چه خواهی شد، پادشاه خواهی شد، نمی‌دانم رئیس جمهور خواهی شد، وزیر خواهی شد، نماینده خواهی شد، فلان موقعیت را در دنیا پیدا می‌کنی! بعد شروع کرد یک دانه گندم، ریاست، این یک دانه گندم، محبوبیت، این یک دانه گندم، هان، این یک دانه گندم فرض کنید که شهرت، این یک دانه گندم، مال و منال، این یک دانه گندم مسائل دنیوی و زن و بچه و از این حرف‌ها، و بیا و برو، هی یکی یکی، یک دانه گندم، یک دانه گندم، آقا یک دانه گندم خیلی بتواند ثمر بدهد هفتاد دانه است، این شاخه هفتصد هزار دانه گندم داده بوده، این مال آن است، این مال این است، این مال آن است، آدم نگاه کرد دید عجب! ای دل غافل، ما از این مسأله غافل بودیم، این خدا چه چیزیش می‌شد که به ما گفت این را نخور؟

خب این مطلب آمد برای او، کم کم، کم کم ...، اینکه خدا گفته نخور چه حکمتی داشته؟! اینکه خدا گفته این کار را نکن چه دلیلی داشته؟! به چه حکمتی و چه دلیلی؟ خدا، محبوب، مطلوب، غایت، هی هی رفت کنار، هی یکی یکی شیطان آمد جلو، جلو، جلو آمد جلو، تا رسید به آنجایی که امر شیطان را بر نهی خدا ترجیح داد و به اینجا رسید که برداشت این را گذاشت در دهانش، خدا گفت: به به، به به چشمم روشن، عجب، عجب، دست درد نکنه! می‌گویند عجب! نمک می‌خورید و بر سر سفره ما نشستید و ...، این همه خوردی، این همه به تو دادیم، این همه از نعمتهای خود ما نصیبت کردیم، فقط یک کار از تو خواستیم، آن کار آمد، آمد، آمد بر همه این مطالب غلبه کرد، این هم یواش یواش نیامد، وقتی روز اول

شیطان آمد خب آدم این طور نکرد که اول گفت: برو گمشو! می‌زنم توی سرت! دیگر اینجا پیدایت نشود! شیطان هم گفت: چشم ما رفتیم، خب رفت. دوباره فردا آمد، رفت یک گوشه نشست. دوباره آمدی؟

ما که حرفی نداریم، ما کاری نداریم!

بابا ول کن برو

ما که نگفتیم بیا بخور، ما که نگفتیم چه کار کن، ما همین طور نشسته‌ایم نگاهت می‌کنیم، ما همین طور نشسته‌ایم با تو کاری نداریم!

خب بیا ببینم چه مرگت هست؟ ببینم چه می‌خواهی؟

هیچی، بابا ما دیروز از تو تقاضایی کردیم زدی توی سرمان دو تا لگد هم به ما زدی و ... خب عمل نمی‌خواهی نکنی نکن، خب دیگر چرا ما را می‌زنی؟ خب دیگر چرا ما را بیرون می‌کنی؟ [حضرت آدم] یک خرده آمد گفت این حرف بدی هم که نمی‌زند، حالا ما بیخودی زدیم این را، مثلاً چه کردیم حالا چه می‌خواستی؟

بابا هیچی بیا آن را بخور، من آن را نگفتم، دلت می‌خواهد بخور، دلت می‌خواهد نخور، من حرفی ندارم، نیامدم توی دهانت بگذارم، ما فقط گفتیم که این، این خصوصیات دارد، این مقام دارد، موقعیت دارد، شهرت دارد، می‌آیی اینجا برای خودت کسی می‌شوی، عکست را می‌زنند به در و دیوار، همه جا، رادیو، تلویزیون، دنیا سمت را پخش می‌کنند، ما این حرف‌ها را زدیم مگر دروغ گفتیم؟ نه، خب ببین اگر دروغ گفتیم نخور.

آن هم نگاه می‌کند می‌بیند نه راست می‌گوید، خیلی هم راست می‌گوید. بیچاره دروغ نمی‌گوید، اتفاقاً شیطان راست می‌گوید، این دفعه راست می‌گوید، این مرتبه راست می‌گوید، اما بعد حرف‌هایش را آن دنیا پس می‌گیرد، بله، تو وارد اینجا بشو، ببین عکست را به در و دیوار می‌زنند یا نمی‌زنند، تو اگر در خانه‌ات بنشین عکست را می‌زنند به در و دیوار؟ هان! این بهتر است یا بلند بشوی بیایی عکست را بزنند، به به به به به به همه مردم می‌آیند نگاه می‌کنند به چقدر قشنگ است.

ما یک دفعه یک جا رفتیم یک انتخاباتی بود نمی‌دانم چه بود، همین چندی پیش ما عکس

این بنده خدا را دیدیم، دیدیم این که اول انقلاب هم همین عکس را داشت مثل اینکه این اصلاً





پیر نشده، به همان کیفیت و به همان خصوصیت و اینها گفتیم به مثل اینکه به اینها ساخته، به ما نساخته می‌گویند آقا شما ریش سفید شده. هان عکس را می‌زند، خیلی قشنگ، خیلی خوب، راست می‌گویی بیا عکس الانت را بزن.

یک دفعه در یک جریانی بود در یکی از این شهرستانها یک بنده خدایی بود بخت برگشته این در همان اول رأی نیامد، حجّت الاسلام کذا و اسم و عکسش بود... رأی نیامد، این افتاد به دوره بعد، در دوره بعد ما دیدیم این آقای حجّت الاسلام یک دکتر بزرگ، یعنی تمام صفحه را گرفته بود: "دکتر فلان" بعد زیرش یک "حجّت الاسلام" کوچک...، التفات کردید؟ هان این است، این است قضیه، دکتر فلان حجّت الاسلام مثلاً فلان. این چیست؟ زین! بلندشو، بلند شو بیا نگاه کن، ببین چه جوری می‌اندازم در ذهنت این کار را بکنی، دالتش را درشت بنویسی! این را چه کسی می‌اندازد در ذهنت، جبرائیل می‌اندازد؟ نه، این کار من است. این بزرگوار هنر دارد، هنرش را این جوری می‌آید ارائه می‌دهد، این جوری در ذهن می‌اندازد: این بالا را قرمز بکن، این را متالیکش بکن، این را کاغذ گلاسه بکن، این را این جوریش بکن...، اینها را میکائیل به شما یاد داده؟ جبرائیل می‌آید یاد می‌دهد؟ آنها از این چیزها هیچ بلد نیستند، اصلاً نه متالیک جبرائیل سرش می‌شود، نه گلاسه سرش می‌شود، نه کاغذ یک متر در شش متر سرش می‌شود، نه...

هیچی بلد نیست، جبرائیل به پیغمبران وحی کرده، علوم اولین و آخرین را دارد، ماسوی‌الل ه همه علم‌شان را می‌گیرند، اما این کار را خدا یادش نداده، نداده، بیچاره چه کند؟ اینها را یاد کی خدا داده؟ یاد شیطان داده، این قسمت را برای او گذاشته، این قسمت را هم برای این گذاشته، تو برو کار خودت را بکن، تو هم برو کار خودت را بکن. آن می‌آید این جوری می‌چرخاند این کار را بکنید، آن کار را بکنید آن زنگ را به او بزنید، این تلفن را بزنید، جلوی قضیه را این جوری بگیرید، برای نفوذ بیشتر، این ترفند را بکار ببرید، اینها همه از شاهکارها و لطف‌هایی است که جناب شیطان، بله این بزرگوار نسبت به همه ما دارد، منتهی برای هر کسی به متناسب خودش و سعه وجودی خودش پرونده دارد، ما نسبت به این قضیه نگران نباشیم، هیچ ما غصّه شیطان را نخوریم، ابداً، قشنگ، حسابی برای همه‌مان گذاشته، **إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ** آن دارد شما را می‌بیند، ای بیچاره‌ها شما نمی‌بینیدش، آن مراقب بر شماست، ای بخت برگشته‌ها شما اطلاع ندارید، شما شب خوابیدید ولی او بیدار است، او برای فردای شما قشنگ دارد می‌نویسد، دارد پرونده را تکمیل می‌کند، صبح که می‌شود می‌دهد ورقه را دست جنودش





حالا بروید دنبالش، بروید بیرون. آقا از خانه می آید بیرون، این جنود شیطان هم همه دورش را گرفته اند، و خدا به انسان رحم کند، وقتی که انسان ببیند که جنودش دورش را گرفتند، جنود شیطان دور انسان را گرفتند و انسان را دارند این طرف می برند، و آن طرف می برند، این طرف می برند.

یک روز در مشهد در همان اواخر زمان مرحوم آقا رضوان الله علیه روز عید غدیر بود، یا روز نیمه شعبان بود نمی دانم، ما نشسته بودیم مجلس شلوغ بود من تازه از قم رفته بودم، صبح که وارد مجلس شدیم دیدیم که مجلس پر است، هم در اتاق و هم در حال و اینها پر است ما هم همان کنار در نشستیم، حالا مرحوم آقا ایشان توی اتاق در همان حسینیه بودند، ما هم کنار در نشسته بودیم، آن خطیب هم مشغول صحبت بود. یک ربعی گذشت، یک مرتبه ما دیدیم سه نفر آمدند یک آقایی آمد نشست و یک دفعه ما نگاه کردیم دیدیم، این همان آقایی است که عکسش روی در و دیوار است، اینکه مدت ها این طرف ها پیدایش نمی شد، شما کجا و آقای طهرانی کجا؟ مجلس آقای طهرانی؟ حالا تقریباً دو، سه هفته به انتخابات مانده بود تا شروع بشود، دیدیم آمد و با دونه نشست، نشست و یک مقدار نشست و دید نه، خب این حرف هایی که می زند که به درد نمی خورد دیگر و بالأخره وقت ایشان ارزش بیشتری دارد! وقت اینگونه افراد نباید تلف بشود! باید در موارد مفید این اوقات تلف بشود! و این آقا چه می گوید بالای منبر! ما برویم به کارمان برسیم! رو کرد به من گفت شما آقا زاده ایشان هستید، آقای طهرانی هستید، گفتم: بله، فرمایشی دارید؟ گفت: من می خواستم خدمت ایشان برسم! گفتم: دُمت را می گذاری روی کولت همین الآن می روی بیرون، معطل نمی کنی! یک نگاهی به ما کرد گفتم: پاشو آقا، پاشو برو، پاشو برو، پاشو، اینجا جای شما نیست پاشو، این آقا هفده سال است که در مشهد است، شانزده سال است، امروز پیدایت شده؟ سه هفته به انتخابات مانده؟ گفتم (همین جوری): دمت را می گذاری روی کولت بلند می شوی پشت سرت را هم نگاه نمی کنی، اینجا جای تو نیست و دمش را هم گذاشت و فوراً رفت، یک دقیقه نشست و بلند شد با آن دو نفر رفت.

اینها چیزهایی است که ما باید این مطالب را در مغز خودمان و در نفس خودمان بیابیم، خودمان را باید خلاصه دریابیم و دریابیم که مطلب کجاست و چه جوری است. و نباید به این و آن خندید، من آدمم مثال زدم و اسم هم نمی آوریم و نباید هم اسم آورد، علی کل حال شخصیت افراد محترم است و انسان نباید اسم بیاورد. اما از باب اینکه بدانیم که خودمان را به چه نحو جلو ببریم.

شیطان آمد شروع کرد یکی یکی برای حضرت آدم توضیح دادن: این گندم را می بینی، این

مال این است، این گندم



را می بینی مال این است، اگر بروی چه می شوی، اگر بروی مردم می آیند، اگر بروی قوم و عشیره پیدا می کنی، اگر از این بخوری این طور می شوی، تمام آنچه را که در این دنیا بر سر من و سرکار می آید در آن عالم برای آدم و حوا توضیح داد، همه را توضیح داد، که این دنیا این است، این دنیا این است، خصوصیت این است، بیا دارد، برو دارد، سلام دارد، صلوات دارد، برای سلامتی حضرت آقا صلوات بفرستید، خدا سایه آقا را بر سر ما مستدام بدارد، نمی دانم تا ظهور فلان چه کند، و از این حرف ها، این دنیا همه را دارد.

در همین سنه اخیر همین امسال که خداوند توفیق تشرّف حجّ را قسمت ما کرد، یک روز یکی از رفقا آمد برای من تعریف کرد، رفته بود برای دیدن یک شخصی، در منزل و در بعثه یکی از همین آقایان، خب خیابانی بوده، بعثه ها همه بودند، به مسائل مردم رسیدگی می کردند به احکام شرعی رسیدگی می کردند، روز شهادت امام باقر علیه السلام روز هفتم ذی الحجّه خب مجالسی در آنجا بوده، این شخص هم منبر رفته بود، خب افرادی بودند، آقایان بودند جمعیتی بود، راجع به امام باقر علیه السلام صحبت و قبل از اینکه بخواید برود صحبت کند به این شخص گفته بود که در مجالس آقایان، صحبت کردن خیلی مشکل است و خیلی خلوص نیت می خواهد و خیلی خلاصه قصد وجه و قصد قربت ... و هر وقت من بخوام در یک همچین مجالسی بروم صحبت کنم، اول نذر می کنم، پانصد صلوات نذر می کنم بفرستم که بتوانم خلوص نیت خودم را تأمین کنم، قصد قربت خودم را تأمین کنم، گفتم: خب ایشان چه کردند؟ گفت: هیچی رفت بالای منبر، ولی خب آخر سر خراب کرد. گفتم: معلوم است دیگر چکار کرد؟

گفت شروع کرد از همان مجلس و صاحب مجلس (البته خب صاحبش آنجا نبود، ولی اینجا هست!) تعریف کردن: خداوند سایه ایشان را مبارک بگرداند! این مجالس را برقرار بگرداند! به عزّ اسلام بواسطه وجود این شریف ایشان بیافزاید! و ... و بعد هم پایین آمدند. گفتم: این بود آن نذر پانصد صلوات؟ خلوص نیت این است؟ بین این بعثه و بین بعثه ای که پانزده متر بعدش فاصله است چه فرقی می کند؟ این یک آقا آن هم یک آقا، چرا نرفت در این مجلس صلوات برای آن آقا بفرستد؟ مگر آن آقا هم صاحب رساله نیست؟ مگر آن آقا هم حکم نمی گوید؟ پنجاه متر آن طرف تر هم فلان آقا هست، صد متر ... الحمدلله که پانصد تا بود، نمی دانم دو بیست متر آن طرف تر هم فلان آقا هست ...

چون این دعوتش کرده بود، این به او دلار می دهد، اینجا برای این سلام و صلوات بفرستد

این شد نذر پانصد تا صلوات، خلوص نیت این است معنایش؟ قشنگ، اگر راست می‌گویی



بلند شو در مجلس این آقا برو منبر، بعد برای سلامتی و استمرار حیات فلان کسی که آن طرف است دعا کن، بالأخره اگر این شیخ است، آن سید است حداقل باصطلاح یک وجهی دارد، همه اش که یکی است، علی کل حال بالاخره سیدی و انتساب به رسول خدا مزیت باشد، چرا این کار را نمی کنی؟ می دانی چرا این کار را نمی کنی؟ چون بجای اینکه پاکت اینقدری باشد می شود اینقدری! بخاطر این چون دیگر فردا دعوت نمی کنند، چون می گویند آقا حقّ مجلس را ادا نفرمودند، حقّ مجلس این است که بلند شوی بروی روز شهادت امام باقر علیه السلام، بالاترین اهانت به امام باقر را جناب عالی بالای منبر انجام می دهی و آنچه را که مورد نظر امام باقر نیست، در آن مجلس مطرح می کنی، چیه قضیه؟ اتفاقاً دیشب یکی از دوستان در یک مجلسی از من سؤال می کرد که من وارد آن مجلس شدم، وارد آن مجلس ذکر مصیبت شدم، آن ذاکر مطلب را قطع کرد و گفت برای سلامتی یا هر چه، یک صلوات بفرستید، خب خیلی ناراحت شدیم، بعد از آن مجلس من به ایشان تذکر دادم و گفتم که، آقا جان مجلس سیدالشهداء علیه السلام بالاترین مجالسی است که در این دنیا منعقد می شود، شما از سیدالشهداء علیه السلام بالاتر چه شخصی را سراغ دادید؟ بالاتر از امام حسین علیه السلام کیست؟ بگویند کیست؟ کسی نیست. اگر شخصی باشد مثل خود امام حسین علیه السلام در مرتبه امامت، امام زمان علیه السلام است دیگر، ما دیگر کسی دیگر را نداریم، مجلس سیدالشهداء، مجلسی است که متعلق به امام حسین است، و بالاترین مجالس است. خب یک وقت مجلس، مجلس عروسی است، مجلس محترمی است، مجلس جشن است، مجلس عادی است درست، اما وقتی یک مجلس مجلس سیدالشهداء است آمدن من در این مجلس برای کسب فیض و کسب نور است، نه اینکه برای ایجاد نورانیت. بنده غلط می کنم من و امثال من بیاییم به مجلس سیدالشهداء نورانیت بدهیم، ما کی هستیم که بیاییم نورانیت بدهیم؟ ما چه کاره هستیم؟ بالاترین اهانت به امام حسین این است که بگویند یک نفر آمد در مجلس امام حسین نورانیت داد، کی می آید به مجلس سیدالشهداء نورانیت بدهد؟ مجلس سیدالشهداء برای کسب نور است یا برای ایجاد نور؟ کدام یکی از این دوتا است؟ آقا فلان شخص آمدند در آن مجلس نورانیت مجلس را به اصطلاح بالا بردند، نخیر آقا یک همچنین حرف هایی نیست، هیچ هم نورانیت بالا نرفته، ابداً، خیلی عرضه داشته باشد، بیاید اینجا کسب نور کند. نیتش را خالص کند نور بدست بیاورد، فیض بدست بیاورد، از آنچه که افاضه می شود در این مجلس او هم بدست بیاورد.

لذا در مجالس ائمه علیهم السلام وقتی تشکیل می شوند آن خطیب حقّ ندارد صحبت خود را قطع کند و آن شخصی را که وارد شده است را ارائه بدهد، چطور اینکه مرسوم است. اگر مجلس

مجلس عادی است بسیار خوب مجلس، مجلس جشنی است، آقا فلان

شخص وارد شدند نورانیت اضافه کرد، عیب ندارد بگویید، بگویید اصلاً نور افکن آوردند باشد، خورشید آوردند و هر چه دلتان می خواهد بگویید، آن دیگر بسته به کرم خودتان است. چراغانی کردند خودتان می دانید، اما مجلسی که مال ائمه علیهم السلام هست، اسم امام جواد علیه السلام روی آن مجلس است، اسم امام باقر علیه السلام روی آن مجلس است، چه جشن چه شهادت ...، این را رفقا بدانند، اهانت به امام علیه السلام است که شخص خطیب دارد صحبت می کند، می بیند یک شخصی وارد می شود: آقا برای سلامتی این صلوات بفرستید، زهر مار! صلوات یعنی چه؟ این حرف ها چیست؟ بلند بشود بیاید مثل بقیه افراد بنشینند، برود بنشینند، گوش بدهد، خودش کسب فیض کند، قطع کردن صحبت به خود صاحب مجلس که امام زمان علیه السلام است اهانت است.

در عصر عاشورا ما رفتیم یک مجلسی (اینکه می گویم **إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَ قَبِيلُهُ** اینجا است) برای اینکه از یک فردی هم تجلیلی کرده باشیم، هم احترامی، هم رعایت ادبی، حقی بر گردن ما داشت. ما وارد یکی از این مجالس در طهران شدیم. خیلی از بزرگان، از افراد معنون، ائمه جماعات، ریش سفیدها آمده بودند. اتفاقاً آن خطیب و منبری هم خوب داشت روضه می خواند، یک روضه قشنگی می خواند، یک روضه با حالی می خواند، خیلی هم من خوشم آمد، وسط روضه یک نفر بلند شد (در مجلس فلان آقا) یک دستگاه از این دوربینهای یک متر و نیمی گذاشت روی دوشش و یکی یکی از این آقایانی که آمدند دم در، فیلم می گرفت. عجب، عجب، آن وقت آقا بلند می شود می آید می گوید مجلس ما در آن خلوص است! دارد این خطیب بالای منبر روضه وداع می خواند، تو بلند می شوی می آیی از آقایان عکس می گیری؟ آقا بهم زد آن مجلس را، آن توجه را.

آن وقت مردم چکار می کنند؟ مردم هم چشمشان به این است دیگر، این دارد کجا می رود ... آن شخص هم که دارد گریه می کند، سرش را بلند می کند، بله ... این هم می شود مجلس امام حسین. **إِنَّهُ يَرَاكُمْ** قشنگ! این همان دانه های گندم است که یاد داد، اینجا دارد پس می گیرد، آنجا یاد داد اینجا برو دوربین را بردار بیاور، یک دانه از این دانه گندم ها، یک دوربین سه متری است، یک دانه از این گندم ها، بلندگو در خیابانهاست، که اینجا روضه هست، همه ببینند بفهمند، یک دانه از این دانه گندم ها، پنخش کردن در وسایل ارتباطات جمعی، آن دانه گندم هایی که آنجا یاد داد تو می خواهم اینجا تحویل بگیرم فکر کردی بیخود زحمت کشیدم؟ ما هم می گوئیم چشم می آیم یکی یکی تحویل می دهیم به اضافه چیزهایی که تو بلد نبودی، به ما یاد ندادی، همه را یکی یکی پس می دهیم، روضه امام حسین علیه السلام دیگر می شود





مجلس شیطان. روضه امام باقر علیه السلام در بهترین جای دنیا در مکه معظمه، می شود مجلس شیطان، روضه امام جواد علیه السلام می شود، مجلس شیطان، دیگر بسته به کرم ما دارد که چقدر برای شیطان مایه بگذاریم، کم، زیاد، **إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَ قَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ.**

در اواخر حیات مرحوم آقا رضوان الل ه علیه، تقریباً چند سال آخر، رفقا آمدند به من گفتند، برو به آقا بگو که آقا این مجلس کفاف نمی دهد، افراد می آیند از این طرف، از آن طرف، از طهران می آیند، مشهد زیارت علی بن موسی الرضا نمی توانند داخل بنشینند، می روند در کوچه. می رفتند در کوچه می نشستند، جا نبود، کل مکانی که مرحوم آقا اختصاص داده بودند برای مجلس یک حسینیه بود و یک هال، همین، یک حسینیه و یک هال، و بعد هم یک ایوانی بود و دیگر همین. چیز دیگری نبود، در ایوان می نشستند، اگر جا نبود می رفتند در کوچه می نشستند، کوچه هم که اصلاً صدا نمی آمد، نه بلندگو بود و نه هیچی هیچی حالا اگر یک صدایی می آمد و در باز بود، تابستان بود خب، شاید چیزی هم مثلاً، گمان نمی کنم صدا می آمد، چون یک مرتبه من خودم نتوانستم بروم بالا شلوغ بود، چیزی نشنیدم من در همان کوچه گرفتم نشستم، من که نشنیدم.

گفتند برو بگو که يك طبقه دیگر بالا بسازند که بالاخره جمعیت ...، آمدم به آقا گفتم، ایشان فرمودند همین است حسینیه و هال، هر که می خواهد زود بیاید، هر که می خواهد برسد زود بیاید، بعد از فوت ایشان، بعضی از این دوستان به ما گفتند آقا بیاید يك طبقه هم این بالا بسازید، بالاخره گفتم کاری که ایشان در زمان حیاتشان نکردند ما بعد از وفاتشان بکنیم؟ می خواهید بخواهید، نمی خواهید همین است همین است این می شود **إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ ... النحل، ۱۰۰** در آیه شریفه می فرماید: **إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ النحل، ۹۹** کلام امام صادق علیه السلام، سلطنت شیطان بر آن کسانی که ایمان آوردند و بر خدا توکل کردند نیست، حضرت می فرماید **يَتَوَكَّلُونَ** دیگر، توکل، یعنی به خدا بسپار، دیگر مطالبی که خود حضرت فرمودند.

هر که می خواهد به روضه برسد زود بیاید، ما طبقه اضافه نمی کنیم. بنده خودم دیدم، در حرم امام رضا علیه السلام یک نفر، این قدر کارت گذاشته بود در جیبش، هر کس می آمد: آقا فلان جا روضه داریم بفرومائید کارت! در حرم، بالای سر امام رضا علیه السلام به افرادی که می آمدند کارت می داد، در خیابان فلان ... خب می شود حرم امام رضا علیه السلام چه؟ امام رضا این طرف است، اما حرمش برای این می شود شیطان. در حرم امام رضا هم، می رود، بغل بغل امام رضا هم می ایستد برای افراد، به امام

رضا کاری ندارد اصلاً، اصلاً در آنجا راهی ندارد، اما همه که یک جور نیستند

می آید اینجا، آنجا هم می رود برو در حرم بایست دعا کن، نمازبخوان، آن وقت بین کی می آید یکی یک کارت را در بیاورد بده به او، آقا ما روز فلان روضه داریم.

اینجاست که ما باید به این مسأله برسیم، و به این نکته باید برسیم، که چطور راهها را ما ببندیم؟ ساعت دوازده است دیگر، مثل اینکه خیلی صحبت کردیم امروز خسته نشدید رفقا؟ نه! ما توقع داریم بگویید بله. یک ساعت و نیم هست که تقریباً داریم صحبت می کنیم، خب الحمدلله همتها بالا است اشتیاقها زیاد است، محبتها ...، ما نگاه به نقصان خودمان می کنیم. راهها را چطور ببندیم؟ ببینیم در آنجا چه گندمهایی را به ما ارائه داد و اینجا می خواهد از ما پس بگیرد آن درسی را که در بهشت به تو دادم، این دنیا می خواهم پس بدهی خوب هم پس بدهی، شاگرد خوبی برایم باشی. شاگرد زرنگ کیست؟ هر چه استاد می گوید:

آن که استاد ازل گفت بگو می گویم \*\*\* در پس آئینه طوطی صفتم داشته اند

البته خواجه مربوط به خودش می گوید ولی ما حالا مربوط به شیطان می گوئیم، هر چه استاد ازل ما (شیطان) گفت الان داریم به او پس می دهیم، بفرمائید این نتیجه و کارنامه برای ما.

انشاءالله خداوند توفیق بدهد به ما که ما برای شیطان شاگرد خوبی نباشیم و مطالب او را اصلاً فراموش کنیم، نه اینکه به ذهن بیاوریم، اصلاً ندانیم که چه گفته به ما، تا اینکه حالا بخواهد در ذهن ما بخواهد بیاید. خب مطلب به اینجا رسید و مسأله خیلی زیاد بود و گمان می کنم که هنوز نسبت به رسیدن به مطلب باز ما راهی در پیش داریم، انشاءالله تتمه مطالب برای جلسه بعد، خداوند توفیق عنایت کند. از خداوند می خواهیم که در زیر سایه مقام ولایت، امام زمان علیه السلام ما را از مطیعین و متابعین و شیعیان واقعی او قرار بدهد و آنچه را که مورد نظر اوست در ما محقق کند، و از هر چه که مورد انزجار و براءت اوست خدا ما را برکنارنگه دارد، در ظهور آن حضرت تعجیل بفرماید، ما را از منتظرین واقعی آن حضرت قرار بدهد، در دنیا از زیارتش و در آخرت از شفاعتش بی نصیب نفرماید.

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ»

۱

---

<sup>۱</sup> حسینی طهرانی، سید محمد محسن، متن جلسات شرح حدیث عنوان بصری، ۱ جلد، مکتب وحی - تهران - ایران، چاپ: ۱.